

## سه نگاه به جای یک مقدمه

چنین کشته حسرت کیستم من؟  
نه شادم، نه محزون، نه خاکم، نه گردون  
نه خاک آستانم، نه چرخ آشیانم  
اگر فانی‌ام، چیست این شور هستی؟  
بناز ای تخیل، بیال ای توهم  
هوایی در آتش فکنده‌ست نعلم  
نوایی ندارم، نفس می‌شمارم  
بخندید ای ق‌دردانان فرصت  
در این غمکده کس ممیراد، یارب  
جهان کو به‌سامان هستی بنازد  
به‌این یک نفس عمر موهوم، بیدل!

که چون آتش از سوختن زیستم من  
نه لفظم، نه مضمون، چه معنیستم من؟  
پری می‌فشانم، کجاییستم من؟  
و گر باقی‌ام از چه فانیستم من؟  
که هستی گمان دارم و نیستم من  
اگر خاک گردم نمی‌ایستم من  
اگر ساز عبرت نییم، چیستم من؟  
که یک خنده بر خویش نگریستم من  
به‌مرگی که بی‌دوستان زیستم من  
کمالم همین بس که من نیستم من  
فنا تهمت شخص باقیستم من

### نگاه یک

شمارهٔ پیشین قند پارسی ویژهٔ مولانا بود و این شماره ویژهٔ بیدل است. دو ویژه‌نامه در دو شماره از پی هم و هر کدام با مقالاتی نسبتاً متنوع‌تر و فراوان‌تر از شماره‌های پیشین. به‌خاطر انبوه مقالات با موضوعات گوناگون، شاید شماره بعدی به‌شکل ویژه‌نامه نباشد، اما اگر زنده بودیم و توفیقی یارمان شد، شماره‌های آتیه می‌تواند ویژه‌نامه‌هایی باشد پیرامون مخطوطات (نسخ خطی و اسناد و نامه‌های فارسی) در هند، ادبیات معاصر پارسی زبانان، تذکره‌های شاعران پارسی زبان و... تا بهانه‌ای باشد برای ارسال مقالات بهتر و فرصتی برای تفحص و تحقیقی بیشتر، همراه با رجوعی علمی‌تر به منابع و مآخذ و طرح و جسارت بیان دیدگاه به‌جای نقل اقوال و افکار دیگران.

کتابخانه‌ها و موزه‌های هند و دیپارتمان‌های آموزش زبان فارسی هند نیز از موضوعاتی است که مرکز تحقیقات زبان فارسی بر آن است تا با یاری شما استادان و دانشجویان ارجمند آن را مورد توجه و دقت و کنکاش قرار دهد.

زندگی نامه استادان زبان فارسی نیز از دیگر موضوعات جدی است که به زودی کتاب آن آماده نشر می‌شود. بسیاری از استادان زندگی نامه و عکس خود را برای ما ارسال کرده‌اند و برخی نیز تا هنوز این مهم را جدی نگرفته‌اند. باشد که در این گلستان گل‌های رنگارنگ جمع‌آیند و شیرازه این کتاب به زودی بسته آید.

به‌رحال در سالی که گذشت شماره ویژه مولانا در قند پارسی با بیش از چهارصد صفحه در دسترس دوستان همدل و همفکر و همزبان قرار گرفت و سپاس و بسیار سپاس از الطاف و نواختن‌ها و مهربانی‌های شما بزرگواران.

اینک اما دوباره سلام و دوباره درود و دوباره دست مریزاد، شما را که اگر دست یاری ما را نفشرده بودید بی‌گمان این مهم به سرانجام نمی‌رسید و این شماره از مجله قند پارسی به‌گل نمی‌نشست. که گل شما و بهاران شما. باغ شما و باغبان نیز هم شما.

شاید بپرسند چه شباهتی است بین مولانا و بیدل؟ می‌گوییم که قرن حاضر قرن مولانا بود و قرن آینده بی‌هیچ‌گمان از آن بیدل است. دهلویان و هندیان و عظیم‌آبادیان می‌دانند که چه گوهر نایابی دارند و از این معدن سراپا دُرّ و گوهر و یاقوت چه گوهرهای معنوی که بعد از این می‌توان استخراج کرد و با این چلچراغ مشرق نورانی را نورانی‌تر کرد.

همین که امروزه روز، بزرگ‌ترین شاعران ایران در درونی‌ترین و خلّاقانه‌ترین شکل هنری، پیوندی زلال با اندیشه‌های بیدل برقرار کرده‌اند، خود مایه اشتیاق و دلیل ماندگاری و اصالت هنر قدسی بیدل است. از سهراب سپهری شاعری بزرگ و بی‌هیاهو و جهانی گرفته تا سید حسن حسینی معمار راستین شعر انقلاب اسلامی و تا علی معلم دامغانی شاعر اندیشمند و صاحب سبک و تا بسیاری دیگر از بزرگان و قلّه‌های شعر امروز ایران بیدل را کتاب بالینی خود کرده‌اند و بیدل، امروزه روز در نزد خواص و در نزد قلّه‌های هنری و ادبی ایران جایگاه و پایگاهی درست و با اصالت یافته است.

در سال‌های اخیر پرداختن به بیدل در محیط ادبی و فرهنگی ایران کاملاً مشهود است. هیچ‌کشوری - اعم از فارسی زبان و غیرفارسی زبان - نمی‌تواند ادعا کند که در دهه اخیر این همه کتاب و مقاله و پایان‌نامه پیرامون بیدل در آن انتشار یافته باشد. ضمن آن‌که در چند سال گذشته برنامه‌های عرس بیدل نیز در ایران شکل گرفته است و این سرزمین گوه‌شناس اگرچه دیر - اما به درستی - در راه شناخت فکر و اندیشه‌های بیدل گام‌های استوار برداشته است و بیدل در ذهن و نگاه شاعران نوگرا و مدرن ایران حضوری انکارناشدنی دارد. یکی از دلایل حجیم شدن این نشریه شاید همین انبوه

مقالات و مطالبی است که در سال‌ها و ماه‌های اخیر در نشریات و سمینارهای علمی و ادبی ایران پیرامون بیدل نوشته شده است و این هنوز از نتایج سحر است.

مژده دیگر آن که به تازگی «انجمن ادبی بیدل» در محل مرکز

بیدل یک جوی کوچک یا یک ساحل کم عمق نیست که همگان بتوانند در آن شنا کنند. دریا و اقیانوس است و کسانی که شنا نیاموخته باشند در این دریا غرق می‌شوند و از این کوه و کتل به سلامت عبور نمی‌کنند.

تحقیقات زبان فارسی رایزنی فرهنگی دهلی‌نو با حضور شاعران پارسی زبان و اردو زبان کار خود را آغاز کرده است و این جلسات ماهانه با حضور شاعرانی از ایران و افغانستان و شبه قاره و... می‌تواند سرآغاز یک حرکت نوین در گسترش و بسط شعر پارسی و تحقیق در شعر و اندیشه‌های بیدل باشد. چنین باد.

## نگاه دو

چند وقت پیش با پروفیسور شریف حسین قاسمی که از استادان برجسته زبان فارسی است و دوست اندیشمندم دکتر ضیایی که مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو است سری به قبر بیدل دهلوی زدیم، در مرکز شهر دهلی و در محله پرگتی میدان یا نمایشگاه بین‌المللی دهلی‌نو جایی به نام باغ بیدل وجود دارد. می‌گویند بیدل در خانه خودش بنا به وصییتی که کرده بود دفن شده و بعدها استخوانش را دوستان افغانی به افغانستان بردند و در آنجا دفن شده اگرچه برخی نیز اعتقاد دارند که در همین دهلی

دفن است. اما بیشتر محققان اعتقاد دارند که محلّ فعلی که به نام باغ بیدل مشهور است محلّ واقعی و دقیق دفن بیدل نیست. گویا وراثت کمپانی هند شرقی و سر (sir)های انگلیسی در آخرین روزهای حضورشان در دهلی تیر خلاصی به زعم خود بر شقیقه زبان فارسی شلیک کردند و جاده را طوری کشیدند که بیدل و زبان فارسی باهم به زیر خاک و جاده بروند و شنیدم که برخی از دوستداران بیدل که بیشتر از برادران افغانی همزبان ما بودند، بعدها در زمان جواهرلعل نهرو آن قدر نامه نوشتند و پیگیری کردند که در نزدیکترین محلّ به قبر واقعی بیدل یعنی روبه روی نمایشگاه بین‌المللی فعلی و در قبرستانی متروک مقابل قبر عارفی بزرگ به نام شیخ ابوبکر طوسی معروف به متکا شاه پیر، کسی که نظام اولیاء، عارف بزرگ هند هم به زیارت قبرش می‌آمده - محلّ فعلی را به بیدل اختصاص می‌دهند و دست مریزاد به همت همین برادران افغانی مان که با پیگیری و پافشاری‌شان مزار فعلی بیدل چندین دهه است که سرپاست اگرچه ظاهرش از قبر دیگر عارفان و بزرگان بهتر است، اما هنوز با قبر شاعرانی چون سعدی و حافظ و عطار و دیگران از زمین تا آسمان فاصله دارد. اما همین قدر هم باید ممنون دوستداران واقعی بیدل باشیم که با سعی و همت آنان همین نیمه بنا نیز وجود دارد.

دیگر آن‌که به هزار و یک دلیل بیدل در همین دهلی است و یکی از آن همه دلایل همین‌که برادران افغانی ما خود در چندین دهه پیش این مزار بیدل را عمارت کردند و دلیل دوم این‌که از این مزارهای شریف در افغانستان فراوان است. بیدلی که تمام عمر از هند بیرون نرفت و در خانه‌اش دفن شد و در همین خاک، خاک شد در همین دهلی است، نه در هیچ‌جای دیگر.

به‌رحال وضعیت قبر بیدل این بود. بی‌سنگ قبر و بی‌چلچراغ و بی‌زایر. در گوشه‌ای متروک و باغی که نه نشانی از گل دارد و نه سراغی از زایری. کلاغان می‌آیند و در گوش درختان کاج چیزی می‌خوانند و می‌روند. شنیدم که قبر شاعران بزرگ فارسی زبان چون طالب آملی و کلیم کاشانی و غنی و... در سرینگر کشمیر نیز به خاکروبه‌ای تبدیل شده و قبر حزین لاهیجی در بنارس نیز اوضاع بهتری ندارد!! جالب‌تر آن‌که شاعری بزرگ چون فیضی دکنی را در مجلس اهل فرهنگ حیدرآباد

دکن حتّی به خوبی نمی‌شناختند و عده‌ای حتّی می‌گفتند فیضی اصالتاً دکنی نیست! همین چیزی که برای بیدل می‌گویند که دهلوی نیست و عظیم‌آبادی است. این‌که چهار تا چراغ و یک سنگ قبر تهیّه کنیم و بر سر قبر این بزرگان بگذاریم، بدون منت این و آن از خود من هم برمی‌آید، اما گویا برای این کارها کمی هم همّت بزرگان لازم است. به‌هرحال وقتی بر سر قبر رودکی بودم و در همان چند روز اقامتم در روستای کلّالی و پنجرود تاجیکستان (در هشت سال پیش) حس و حالی داشتم که گویا رودکی با من حرف می‌زد و به من خوشامد می‌گفت که:

هیچ شادی نیست اندر این جهان برتر از دیدار روی دوستان

بیتی که آن را بر روی سنگ قبر

فلک شعر پارسی را نیما سقف شکافت و  
طرحی نو در انداخت و در دایره این طرح  
نو و این فلک سقف شکافته شده، بیدل  
یک پدیده و یک چلچراغ نورانی است.

رودکی هم نوشتیم و یادش به‌خیر  
دکتر هادی منوّر و انوشیروان فروغی  
و استاد رضا نامی که سنگ قبر را با  
هنرمندی کامل در مشهد آماده کردند و  
بعدها نصب هم شد.

و بر سر قبر بیدل هم یاد دوستان شاعر بیدل شناسم به‌خصوص استادم مرحوم سیّد حسن حسینی و استاد شفیع کدکنی و دوست بزرگوارم مرتضی امیری و... بودم و مدام کسی این بیت بیدل را برایم می‌خواند:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکم آبی و من مرده باشم

بیتی که آرزو دارم روزی بر سنگ قبر بیدل نقش ببندد و چلچراغی بر مزار این شاعر بزرگ فارسی زبان روشن شود.

### نگاه سه

از جمله مسائل مهمّی که در راستای عدم پرداختن ادیبان و منتقدان ایرانی به آثار بیدل و سبک او در گذشته‌ای نه چندان دور می‌تواند مطرح نقد و نظر باشد، این نکته است که در دوران پس از بیدل، ایران خود را برای ظهور یک انقلاب جدّی و جانانه در عرصه ادبی آماده می‌کرده است. دوره‌ای گرم و گاه گیج و گول! انقلابی که در عرصه اجتماع هم رخ داد و منجر به انقلاب مشروطه شد و به سرانجامی خوش‌تر - انقلاب در شعر

پارسی - منجر شد. انقلابی که ناگهان چهارچوب مصراع‌ها و بیت‌های شعر فارسی را در هم شکست و بنایی دیگر را به‌آبادانی مشغول شد. بنایی کاملاً تازه و نو. بنایی که به‌فکر هیچ شاعری از شاعران عهد کلاسیک در هیچ دوره‌ای خطور نکرده و گاه اگر این فکر به‌سراغ شاعری رفته بود او را تا مستزاد و مسمط و ترجیع‌بند و ترکیب بند و رباعی مستزاد و هرچه زین قبیل سوق داده بود. بنای شعر نیمایی.

این آخرین تحوّل جدّی و انقلاب جانانه در عرصه شعر پارسی بود. تحوّل که هنوز ایرانیان خود به‌کنه آن نرسیده‌اند تا چه رسد به‌دیگران. در کوران تهیّه و تمهید این تحوّل شگرف، همه شاعران نوگوی سده ۱۱ و ۱۲ و... از نظر دور ماندند، چرا که فرصت ادیبان ایرانی همه صرف برداشتن سنگی و سدّی بزرگ از پیش پای چشمه

برای شناخت بیدل - شناختی زلال و هوشمند - نباید به‌عقب برگشت و حتّی نباید به‌معاصران او خیره شد، باید به‌جلو آمد که او انسان روزگارهای پس از خود بود! باید جلو آمد تا نیما، تا سهراب، تا اخوان، تا شفیعی کدکنی (م. سرشک) و تا قیصر امین‌پور.

سار شعر پارسی می‌شد. سنگ بزرگی که نفس شعر پارسی را بند آورده بود.

شیطان قافیه - و تحمیل تساوی طولی مصراع‌ها، ظاهراً - و دورماندن از واژه‌های اصیل پارسی و چشم بستن بر رازهای آفاق و آفرینش - باطناً - شعر فارسی را می‌رفت تا فلج کند!

این سنگ برداشته شد و آب روان شعر پارسی جاری شد و جاری‌تر.

در اثنای این انقلاب، هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از تحقّق بخشیدن به‌آرمان‌های این انقلاب نبود.

بیدل، ناصر علی، و حتّی صائب را شاعران عهد بازگشت محکوم دانستند و شاعران انقلابی هم شاعران عهد بازگشت و هم به‌طور کلی سبک هندی و خراسانی و عراقی و... را برای مدّتی کنار گذاشتند و به‌تأمل پیرامون یک تغییر بنیادی در شعر پرداختند. حتّی نثر پارسی هم از این تحوّل دور نماند و همراه با نیما، در نثر، صادق هدایت و آخوندزاده و طالبوف و... قد راست کردند.

به‌طور کلی حال و هوای شعر پارسی در سده بعد از دوازدهم، حال و هوای تغییر و حتی تبدیل بود، نه تحقیق!

تغییر فرم و ساختار شعر پارسی و تبدیل آن به فرم و ساختاری آزاد و رها. در دل این تغییر حتی شعر بی‌وزن هم بنا به ضرورت اجتماعی قدم به عرصه نهاد. بزرگان ادب به مراقبت و نگرهبانی از این انقلاب پرداختند تا مبادا به ابتدال بیفتیم و شاعران بزرگ‌تر - با همه توانایی طبعی در غزل و قصیده و همه قالب‌ها - قالب نیمایی را شاگردی کردند و شاگردان واقعی این مکتب را هیچ در آن زمان مهم‌تر از پاسداری از حریم قالب تازه و سرایش در این قالب برای به‌رخ کشیدن ظرفیت‌های آن و برای اثبات آن چه استاد و پیر و معمار این قالب گفته بود، نبود.

بیدل که خود از مخترعان در عالم شعر بوده، و نوگوتر از او در شبه قاره نیست - و به‌قولی نیمای سبک هندی است - در عالم اختراعات، شعر نیمایی را سراغ نگرفت و البته دور، دور او نبود!

در میان رقعات بیدل نموداری از یک شعر نیمایی هست! (با سپاس از ادیب و منتقد ارزنده ایرانی مرتضی امیری اسفندقه که این نکته ارزشمند را در مقاله‌ای برای نخستین بار به‌رخ کشیدند)

قرن حاضر قرن مولانا بود و قرن آینده بی‌هیچ گمان از آن بیدل است.

نموداری که اگر سجع‌هایی که به حکم قافیه‌اند - تغییر و تبدیل یابند - نموداری کاملاً منحصر به فرد می‌تواند باشد، اما این نمودار هم سرانجام، نوعی نمایش قدرت طبع در عالم تفننات ادبی محسوب می‌شود و آنچه نیما انجام داد چیز دیگری بود (با قبول این مطلب هم می‌توان بیدل را در شمار شمس کسمایی‌ها و تقی رفعت‌ها دید یعنی همان کسانی که قبل از نیما نیز از روی تفنن، تک و توک شعر نو سرودند اما آن را با پشتوانه ادبی و فکری خود به اثبات نرساندند).

به هر روی آخرین اختراع جدی در عالم ادبیات فارسی به دست فکر روستایی مردی کوهستانی به وقوع پیوست. روستایی مردی پارسی و پارسا و ایرانی که زمینی بسیار وسیع از خود به ارث گذاشت و فرزندان وارث را یادآور شد که در این زمین

تنخم هرگونه سبک و سیاقی که کاشته آید، سبز خواهد شد. و در این زمین شما می‌توانید همه گونه گل و درخت به‌بار آورید در خاک این زمین حتی اگر آینه بکارید سبز خواهد شد!

به‌این انقلاب جامه عمل پوشاندن کار ساده‌ای نبود. اما این انقلاب به‌وقوع پیوست تا بر جبین شعر پارسی ننگ بازگشتی از سر یأس باقی‌نماند.

شعر نیمایی سرانجام شعر بازگشتی خردمندانه به‌اصالت ادب پارسی بود. بازگشتی که روی درآینده‌ای رویان داشت. جهان امروز در حیطة شناخت شعر فارسی سخت مدیون این انقلاب است.

بعد از تحقّق این انقلاب و با به‌دست آمدن فضایی کمابیش به‌فراغت نزدیک، شاعران و منتقدان ایران وقت برای کاوش در آثار قرون ۱۱ تا ۱۳ هجری و پیدا کردن آثار ارزشمند و نوین این قرن‌ها پیدا کردند.

بی‌شک این شاعران نو نیز خود مقدمه‌ای از آن انقلاب بزرگ محسوب می‌شوند. مقدمه‌ای که منجر به‌ظهور نیما شد. از این چشم اندازه‌ها شناخت بیدل هم مهم است و هم واجب و هم خطرناک!

و شاعران ادیب پارسی همواره این هشدارها و اخطارهای ادبی را یادآور می‌شوند. می‌توان گفت حتی درک عمیق بیدل در دوره انقلاب ادبی نیما و پس از آن خطرناک بود. و اگر کسی بیدل را هم درست شناخته بود، زمان زمان معرفی او نبود، خطرناک از این حیث شاید که هنوز مکتب شعر نیمایی به‌رسمیت شناخته نشده بود و ممکن بود که این موج تنومند را موج دیگری بشکند و از مسیر خود منحرف کند!

و بیدل با آن تخیل عظیم‌آبادی‌اش می‌توانست حتی امر را هم بر معتقدان و هم منکران شعر نیمایی مشتبه کند! این بود که دکتر شفیع‌ی هشدار باشی عظیم، پیرامون آثار بیدل عرضه داشت. به‌بیان دیگر بیدل معدنی از طلا بود که می‌بایست با اتکا به‌وسایل و مقدمات کار به‌استخراج آن دست زد، نه با تبر و چکش و با دست خالی.

هشدار باش دکتر شفیع‌ی در دوره‌ای که عده‌ای بر اثر عدم دریافت ژرف ساخت انقلاب ادبی نیما - وارد شعر حجم و بازی‌های زبانی شده بودند و می‌رفت که شعر را از زندگی و زندگی را از شعر دور کند، هشدار یک معلم دلسوز ادبیات بود.



به هر روی، عدم توجه به بیدل نوگو در ایران و حتی گاه به لغزش‌های او اشاره کردن همه از حیث پاسداری از انقلاب بزرگ پارسی و توجه به نوگرایی بود. و دیدیم که پس از آن‌که - تمام و کمال - حق انقلاب ادبی پرداخته شد، اندیشه‌های بیدل با توجه به ژرف ساخت شعر فارسی در عصر جدید به میدان آمد. اگرچه در همان روزگار نیز بسیاری از شاعران ایرانی بیدل را در کنج فقر و خلوت شب‌های تار با خود مرور می‌کردند!

امروزه از جهت ظاهر تخیل و باطن تخیل شعر جدید پارسی، نه تنها شعر بیدل خطر ندارد که ضروری است تا به آن پرداخته شود. پی شعر نیمایی افکنده شد و داربست‌هایش بالا رفت و طاق آن زده شد و حیاط آن ساخته آمد و هر روز مدرسه و آب انبار و کوشک و بالاخانه‌ای بر آن افزوده شد.

**علت گمنامی شدید سبک بیدل  
«عدم حضور» شاگرد و شاگردانی  
درست در مدرسه بیدل است!**

بی‌گمان هنگام شناخت بیدل برای پارسیان بسیار مهم بود که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

تصور بفرمایید که اگر نیما پس از دوره بیدل

یا بیدل پس از ظهور نیما بود در عرصه شعر پارسی چه اتفاق بزرگی می‌افتاد؟ جان مطلب این‌که در دوره پس از بیدل، شعر و زندگی قوم ایرانی در تدارک تهیه انقلابی نو و نوتر در عرصه ادبی بود و چشم به جلو داشت، نه به عقب. این بود که هر که در پشت سر بود، برای مدتی از نظر دور ماند و بیدل هم از این قاعده مستثنی نبود. و این عمل به‌حق و یا به‌نادانی نبود. عملی بود آگاهانه توأم با صدق و صفا و برخاسته از شعور و آگاهی.

دوستان شاعر و ادیب هندی و افغانی کاش متوجه این دقیقه باشند. سرانجام، همین شاعران نیمایی در فرصتی مناسب بیدل را پرده از رخسار برگرفتند و حتی به هنری‌ترین شکل ممکن و درونی از او تأثیر پذیرفتند و نه تنها او را قبول کردند که داشتند، بل بر روی سر گذاشتند و بر روی چشم. هم از این روست که شاعر بزرگ و پرآوازه و صاحب سبک معاصر ایرانی استاد علی معلم دامغانی در غزلی که متعلق به روزگار جوانی وی نیز هست، بیتی چنین متواضعانه دارد:

بر سخن غالب نشد چون ما معلم! تا کسی ریزه خوار خوان عبدالقادر بیدل نشد!

و ایهام زیبای غالب و غالب شدن و این‌که غالب شدن لازمه‌اش ریزه‌خواری خوان بیدل است نکته‌ای ست عمیق که نشان می‌دهد بیدل تا چه پایه و مقام در ایران و در بین بهترین شاعران جایگاه و مقام دارد.

همچنین روانشاد دکتر سید حسن حسینی که وی را سیدالشعرای شعر انقلاب نیز می‌نامند و از اعجوبه‌های شاعری و نقد این روزگار است که از کوچش هنوز چند سالی بیش نمی‌گذرد، در شعر و در تفکر و در شیوه کلام و مرام بیش از هر شاعری با بیدل - آن هم نه به شیوه تقلیدی که به طرز ابتکار و خلاقیت همدلی و همراهی کرده است. کتاب ارزشمند «بیدل، سپهری و سبک هندی» وی به شیوه‌ای نوین از شیوه‌های خلاقیت و مدرنیسم بیدل و سپهری پرده برمی‌دارد و اندیشه‌های این دو شاعر بزرگ و خلاق ادب پارسی را به شیواترین زبان به رخ می‌کشد.

این در روزگاری است که می‌توان ادعا کرد که شعر امروز پارسی در ایران نیما را به تمام و کمال شناخته و از تجربیات آن بهره اندوخته است. اما هنوز پارسی گویانی هستند که از تجربه‌های نیما عبور نکرده‌اند و در این وادی بی‌گمان بُرد با کسانی است که بیدل را با نیما همراه کنند و در درک نوگرایی بیدل تجربیات نوین ادبی امروز ایران را نیز ببینند. بی‌گمان از این منظر شکوه بیدل تماشایی‌تر خواهد بود. شناخت شاعران عرصه شعر جدید ایران از بیدل به عنوان یک نوگو هم به پاس سخن نو اوست و هم به پاس سخن به طور کلی.

از این رو نپرداختن به بیدل در روزگاری زاینده یک ضرورت بود، ضرورتی که اگر به وقوع نمی‌پیوست شاعران بزرگی چون اخوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ و شاملو و م. سرشک و قیصر امین‌پور و سید حسن حسینی و... به کشف استعداد خویش نایل نمی‌آمدند.

و نمی‌شد این همه استعداد را قربانی هیچ‌نوگویی در هیچ دوره‌ای کرد. ادای حق بیدل را نوگرایان همین طریق بعدها مشفقانه و شاگردانه در - بیدل سپهری و سبک هندی - و در کتاب‌های دیگری از این دست به‌گرده گرفتند. و از این روست که آنچه که هنوز و همواره - پیرامون بیدل در عصر جدید شعر پارسی - به منصفه ظهور می‌رسد، سرشار از تازگی و طراوت است و لبریز از اعتقاد و اعتماد.

به‌دیگر بیان سرزمین ادب پارسی به‌خصوص در ایران چون زمینی شخم خورده و حاصلخیز آماده کشت و برداشت است. بیدل یک‌جوی کوچک یا یک ساحل کم عمق نیست که همگان بتوانند در آن شنا کنند. دریا و اقیانوس است و کسانی که شنا نیاموخته باشند در این دریا غرق می‌شوند و از این کوه و کتل به‌سلامت عبور نمی‌کنند، چرا که درک فکر بیدل به‌قول خود او آسان نیست. و اینک شاگردان راستین نیما از پس انقلاب ادبی و آموختن فکر و اندیشه نوین در این اقیانوس و در این دریای موج‌شنای تفکر می‌کنند و مرواریدهای معانی صید می‌کنند. آیا این شکوهمند و ارزنده نیست؟

آنان که در برابر ادبیات کهن سال خویش صبورانه و با جسارتی سرشار از شور و شرم ایستادند و پشت مصراع‌های آن را به‌خاک رساندند و حتی شکستند و جای حتمی و جبری قوافی را با همه سلطنت و سلطه‌اش عوض کردند و به‌هر واژه‌ای - از هر کجا - به‌شیوه و

بیدل نوتر از آن بوده که در عقب سر او بتوان رد پای نوگویی‌های او را یافت و بسیار مخترع‌تر از آن که در معاصرانش بتوان نظیر او را دید.

شگردی خاص جواز ورود دادند و صحنه ادبی را به‌غیر از کبک و تذرو و تیهو و شاهین، صحنه‌ای برای حضور دیگران هم کردند و حتی زاغچه‌ها را هم جدی گرفتند و دب اکبر را برگردن پابرهنگان انداختند، هرگز با بیدل به‌دلیل ایجاد ترکیبات تازه و حضور پارادوکس و هرچه زین قبیل دشمنی ندارند!

به‌طور کلی تفکر شعر پارسی از آغاز باز بوده، نه بسته، و هر گاه روی در بستگی نهاده، نیمایی ظهور کرده، انقلابی به‌پا کرده و رفته و...

آری - علی اسفندیاری - نیمای بزرگ، پیرمردی که به‌قول جلال آل احمد، چشم و چراغ ما بود، کاری کرد کارستان، تیری در ترکش شعر نهاد آرش‌وار، و آن تیر شعر را با همه جان خویش رها کرد و گفت:

هر کجا این تیر فرود آید مرز ایران و غیر ایران است، و آن تیر هنوز در حرکت و هیجان است!

شعر نیمایی، دایره الهام شاعرانه را گسترش داده است و این از حیث معنوی در عالم شعر فقط یک از صد هزار خدمتی است که این قالب به‌شعر پارسی کرده است.

در همین جا یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که پارسی‌دانان غیرایرانی، با شناخت عمیق و دقیق از انقلاب ادبی ایران و شعر نیمایی، بی‌گمان تصویر درست‌تر و زلال‌تری از بیدل به‌عنوان یک نوگوی شاعر و مخترع عارف خواهند یافت.

نوگویی - در گستره لفظ و معنی - خاص زبان پارسی بوده از آغاز و بیدل هم در مسیر این نوگویی‌ها یکی از بزرگان است.

مرتبه این بزرگ، بی‌شناخت مرتبه نوگویان بزرگ پس از او در هاله‌ای از ابهام و حتی در فضایی آلوده به تعصب و تحکم قرار خواهد گرفت.

فلک شعر پارسی را نیما سقف شکافت و طرحی نو در انداخت و در دایره این طرح نو و این فلک سقف شکافته شده، بیدل یک پدیده و یک چلچراغ نورانی است.

سهم بیدل در نهضت نیمایی نیز سهمی است بسیار سرشار. پیکره‌ای و پیامی. می‌توان آن سهم را پیاله کرد.

برای شناخت بیدل - شناختی زلال و هوشمند - نباید به عقب برگشت. و حتی نباید به معاصران او خیره شد، باید به جلو آمد که او انسان روزگارهای پس از خود بود! باید جلو آمد تا نیما، تا سهراب، تا اخوان، تا شفیع کدکنی (م. سرشک) و تا قیصر امین‌پور. بی‌شناخت درست این بزرگان بیدل آن‌چنان‌که سزاوار اوست شناخته نمی‌شود.

بیدل نوتر از آن بوده که در عقب سر او بتوان رد پای نوگویی‌های او را یافت و بسیار مخترع‌تر از آن که در معاصرانش بتوان نظیر او را دید.

بیدل، نفس به‌نفس نو می‌شده است و نیک می‌دانسته که همراهان او که به‌طرز نو می‌بالند و بر معنی بیگانه می‌نازند و... «تجدید آشنای آثار قدیمند» و «هر طرز نویی که می‌تراشی کهن است» را به‌فریاد سر می‌داده‌اند.

بیدل یک استثناست و با استثنا باید که استثنایی برخورد کرد! و از استثناءهای جدی در شناخت او این‌که او نه در پیرامون خود است و نه در عقب سر خویش. او روی در شدن دارد و همچنان در آغوش این نوی‌ها می‌غلند.

بی‌مطالعه نوی‌های عصر جدید شعر پارسی - بیدل نوگو - یا تحریف می‌شود و یا تحقیر می‌شود و یا تکذیب و... بیدل اما شایسته تحقیق است.

شاعران امروز ایران از بیدل تا نیما را می‌روند و می‌آیند.

نکته بسیار تا بسیار مهم دیگر این که هیچ شاعر صاحب سبک بزرگی و هیچ سبک تازه‌ای در عالم ادبیات فارسی تا شاگرد درستی نداشته، شناخته نشده است. به‌عنوان نمونه صائب تبریزی را نه شارحان شعرهای او، بلکه شاگردان مکتب شعری او به‌ما معرفی کردند. اگر شاعرانی همچون اخوان، فروغ، قیصر و... ظهور نمی‌کردند، سبک نیما و انقلاب نیما ناشناخته می‌ماند، اما اخوان - شاگرد برجسته سبک نیما - آن انقلاب را به‌رخ کشید. در این راستا می‌توان گفت:

”علت گمنامی شدید سبک بیدل «عدم حضور» شاگرد و شاگردانی درست در مدرسه بیدل است!“

تقلید بیدل شاید آسان باشد - که نیست - اما تحقیق او دشوار است و هیچ شاعری در حد تام، تن به‌دشواری این درس نداده است!

سخن بسیار بیش از این‌هاست اما همین مایه کافی است. با این یادآوری عمیق که بیدل سرانجام عامل صمیمیت و یگانگی است نه واسطه دشمنی و بی‌مهری و تحقیر. غایت این نوشته نیز هم که پیش روی شماست، خود همه این است که به‌علل و عوامل گمنامی بیدل در ایران، علمی و هوشمندانه و بی‌تعصب نگاه داشته باشیم. و هم در سایه این نگاه، به‌شناختی زلال‌تر از ژرف ساخت سخن موزون و منظوم پارسی در نوشتن‌ها ایمان بیاوریم. در غیر این صورت:

نه‌گردد و نه ترک و نه تازی بود      سخن‌ها به‌کردار بازی بود  
زبان کسان از پی سود خویش      بجویند و دین اندر آرند پیش

و زبان زبان پارسی را به‌سود هیچ‌دینی و با علم کردن هیچ‌شاعری در هیچ‌دوره‌ای نمی‌توان خواست.

و... «دریغا که کاغذ پُر شد».

علی رضا قزوه\*

فروردین ماه ۱۳۸۷

\* مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.